

ده فرمان برای نویسندگان

استیفن ویزینسکی
ترجمه مینو مشیری

۵۱

استیفن ویزینسکی، نویسنده و منتقد صاحبنام، متولد مجارستان است. در پی شورش نافرجام بوداپست به سال ۱۹۵۶، مدتی به کانادا رفت. سپس به ایالات متحده آمریکا کوچ کرد و اکنون در آن دیار زندگی می‌کند. ویزینسکی لقب «منتقدِ سفاک» را یدک می‌کشد، اما آنچه می‌نویسد، ولو با او موافق نباشید، هرگز ملال‌آور نیست. نمونه زیر از نوشتارهای معروف اوست. بخوانید، ولو اینکه با ده فرمان او برای نویسندگان مخالف باشید.

● ۱- از میگزساری، سیگار و مواد مخدر پرهیز می‌کنی.

برای نویسندگی به عقل سلیم نیاز دارید.

● ۲- از تجمل‌گرایی اجتناب می‌کنی.

برای نویسنده شدن احتیاج به استعداد و زمان است.

زمان برای مشاهده، مطالعه و اندیشیدن. بهمین جهت برای بدست آوردن چیزهای زاید یک ساعت را هم نباید در تلاش پول در آوردن از دست داد. اگر این اقبال را نداشته‌اید که ثروتمند به

دنیا بیایید، بهتر اینست که خود را آمادهٔ یک زندگی ساده و بی‌زرق و برق کنید. البته بالزاک تا حدودی الهام از گرایش می‌گرفت به قرض بالا آوردن و حیف و میل ثروتش. اما آنهایی که به ولخرجی خود دارند اکثراً چون نویسنده ناکام می‌مانند.

در بیست و چهار سالگی، پس از شکستِ شورش بوداپست در سال ۱۹۵۶، با فقط پنجاه واژه دانش زبان انگلیسی خود را در کانادا یافتیم. وقتی درک کردم که منبع نویسنده‌ای بی‌بهره از زبانی برای نوشتن شده‌ام، با آسانسور به بالاترین طبقهٔ ساختمان بزرگی در خیابان منچستر در شهر مونترال رفتم. می‌خواستم از آن بالا خودم را در خلاء پرتاب کنم. وقتی از بالای بام پایین را نگریدم، از تصور مردن بی‌حد ترسیدم، اما ترس بیشتری از شکستن ستون فقرات و سپری کردن مابقی عمر در صندلی چرخدار داشتم. تصمیم گرفتم بهتر است به زبان انگلیسی بنویسم. کاشف به عمل آمد که آموختن نوشتن به زبانی دیگر بر مراتب آسانتر از خوب نوشتن است. در نتیجه شش سال آرزگار را در مرز فقر سپری کردم تا توانستم سرانجام کتاب «در تحسین زنان جا افتاده» را بنویسم.

اگر هوش و حواسم را به البسه و اتومبیل داده بودم بی‌تردید از عهدهٔ این کار بر نمی‌آمدم - یعنی اگر تنها انتخاب دیگرم بام آن آسمان خراش کذایی نبود. از نویسندگان مهاجری که می‌شناختم، تعدادی به دنبال کارهای کوچکی چون فروشنده‌گی یا پیشخدمتی رفتند تا به گفتهٔ خودشان نخست دارای یک «پایهٔ اقتصادی» شوند و سپس با نویسندگی امرار معاش کنند. یکی از آنها هم اکنون صاحب رستورانهای زنجیره ایست و ثروتمندتر از آنچه من هرگز خوابش را ببینم. اما نه او و نه سایرین دیگر هرگز دست به قلم نبردند. این شما هستید که بناید تصمیم بگیرید کدام برایتان اهمیت بیشتری دارد: زندگی خوب و مرفه یا خوب نوشتن. خود را اسیر جاه‌طلبی‌های متضاد نکنید.

● ۳ - خیالپردازی کن و بنویس، خیالپردازی کن و از نو بنویس.

هرگز به کسی اجازه ندهید که به شما بگوید چشم دوختن در خلاء اتلاف وقت است. تنها راه متصور گردیدن جهان تخیلی همینست.

من هیچگاه مقابل صفحه کاغذ سفیدی ننشسته‌ام تا چیزی اختراع کنم. شخصیت‌های کتاب‌هایم، زندگی و جدال آنها حاصل تخیلات من هستند، وقتی صحنه‌ای در ذهن شکل گرفت و متصور شدم شخصیت‌ها چه احساسی دارند، چه می‌گویند و چه می‌کنند، قلم و کاغذ برمی‌دارم و می‌کوشم گزارشی از آنچه را در مغزم دیده‌ام روی کاغذ بیاورم.

پس از نوشتن گزارش و ماشین کردنش، آن را از نو می‌خوانم و می‌بینم نوشته‌ام بیشتر یا (ا)

میهم است، یا (ب) نادرست است، یا (ج) ثقیل است، یا (د) باور نکردنی. به این ترتیب، چرک نویس ماشین شده به نوعی مُتقَد تصوراتم می‌گردد، و من مجدداً به سراغ خیالپردازیهایم می‌روم تا بتوانم متن را اصلاح کنم و بهبود بخشم.

این طرز کار به من تفهیم کرد که پس از فراگرفتن انگلیسی، مسئله اساسی من تسلط بر یک زبان نبوده، بلکه مثل همیشه نظم و نظام بخشیدن به افکار ذهنم است.

● ۴ - خودپسند مباش.

اکثر کتابهای بد را نویسندگانی می‌نویسند که می‌کوشند خود را توجیه کنند. اگر نویسنده‌ای مُتفرعن، الکلیک نیز باشد، دوست داشتنی‌ترین شخصیتی را که در کتابش خلق می‌کند شخصیت یک الکلیک است. این قبیل کارها برای خواننده بسیار ملال‌آور است. اگر می‌پندارید که شما انسانی عاقل، منطقی، سخاوتمند، موهبتی برای جنس مخالف، و یا قربانی موقعیت‌ها هستید، پس آن آشنایی کامل را با خود ندارید که بتوانید نویسنده شوید.

بیست و هفت ساله بودم که از جدی گرفتن خود دست برداشتم و از همان زمان به خودم چون یک «ماده اولیه» می‌نگرم. استفاده‌ام از خود استفاده ایست که هنرپیشه از پیشه‌اش می‌کند: تمام شخصیت‌های کتابهایم - از زن و مرد، چه نیک و چه بد - از درون خودم بعلاوه مشاهداتم سرچشمه می‌گیرند.

● ۵ - فروتن مباش.

فروتنی بهانه ایست برای بی‌قیدی، کاهلی و خودپرستی. جاه‌طلبی‌های کوچک به تلاشهای اندک نیاز دارند. من هرگز نویسنده خوبی را نشناختم که خواهان نباشد نویسنده بزرگی شود.

● ۶ - همواره فکرت را روی نویسندگان بزرگ متمرکز کن.

بالزاک، در «آرزوهای بر باد رفته» می‌نویسد: «یک نابغه آثارش را با اشکهایش آبیاری می‌کند». طرد شدن، تمسخر، بدبختی، شکست و مبارزه بی‌امان با محدوده‌های شخصی رویدادهای اصلی زندگی هنرمندان بزرگ است و اگر مایلید شریک اقبال آنها شوید، به تقلیدشان باید پوست کلفت شوید.

برایم خیلی اتفاق افتاده است که با مرور جلد اول زندگینامه گراهام گرین «نوعی زندگی» که از کشمکشهای ابتدای کار نویسندگی‌اش تعریف می‌کند، به زندگی از نو امیدوار شوم. این توفیق را نیز داشتم که در خانه کوچک دو اتاقه‌اش در آنتیب (یک وجب جا برای این مرد بزرگ) از او دیدار

کنم. تنها تجمل خانه‌اش - سوای کتابهایش - هوای لطیف و منظره دریا بود. به نظر می‌رسید که نیازش به لوازمات اندک است و تردیدی ندارم که این وارستگی با آزادی درونی آثارش ربط مستقیم دارد. با این که ادعا می‌کرد نوشته‌هایش از روی تفنن و به خاطر پول در آوردن است، او نویسنده ایست تحت نفوذ و تسلط وسوسه‌هایش و بی‌اعتناء به سبک و سیاق و ایدئولوژیهای رایج روز، و این آزادی به خوانندگانش منتقل می‌شود. گراهام گرین شما را از بار سازش‌هایی که بناچار به آنها تن داده‌اید و بدوش می‌کشید رهایی می‌بخشد؛ دست کم تا زمانی که نوشته‌هایش را مطالعه می‌کنید. چنین پیکاری بزرگ فقط توسط نویسنده‌ای با زندگانی بسیار ساده‌ای امکان‌پذیر است.

هیچکدام از ما این اقبال را نداریم که با نویسندگان بزرگ رویا رو و آشنا شویم. اما از مطالعه خاطرات، نوشته‌ها و نامه‌هایشان لذت می‌بریم و بهره‌مند می‌شویم. با این وجود، از خواندن بیوگرافی، به ویژه بیوگرافیهای رمان‌گونه‌ای که به صورت فیلم یا سریال تلویزیونی به نمایش در آمده‌اند، اجتناب کنید. تقریباً تمامی اطلاعاتی که از طریق رسانه‌های گروهی در مورد هنرمندان به ما می‌رسند بی‌ارزشند. اینها را پیمانکارهای دست‌دومی نوشته‌اند که کوچکترین اطلاعی از هنر و سخت‌کوشی لازمه را ندارند. مثلاً فیلم سینمایی «آمادئوس» که سعی دارد ما را متقاعد کند که چقدر سهل و آسان است که نابغه‌ای چون موزارت و چقدر مشکل که میان مایه‌ای چون سالییری [SALIERI] بود.

بهتر اینست که نامه‌های موزارت را بخوانید. در مورد آثاری که به طور خاص به زندگی نویسنده می‌پردازند توصیه‌ام خواندن «اتاق اختصاصی» از ویرجینیا وولف، مقدمه برنارد شا برای «بانوی سیه موی قصیده‌های چهارده بیتی شکسپیر»، «مارتین ایدن» از جک لندن و قبل از همه اینها «آرزوهای بر باد رفته» از بالزاک است.

● ۷- روزی را بدون مطالعه چند صفحه از آثار بزرگان سپری نمی‌کنی.

در نوجوانی می‌خواستم رهبر ارکستر شوم و تعلیماتی نیز در این زمینه دیدم. عادت پایداری از این دانش موسیقی برایم بجا مانده است که تصور می‌کنم این عادت برای نویسندگان بهمان اندازه ضروری است: مطالعه روزانه و مستمر شاهکارها. اکثر موسیقیدانان حرفه‌ای، در هر سطح، صدها قطعه موسیقی را از حفظ دارند؛ اکثر نویسندگان اما از ادبیات کلاسیک خاطراتی گنگ در ذهن باقی دارند. این یکی از دلایلی است که موسیقیدانان موجه از نویسنده‌موجه بیشتر است. اگر یک نوازنده و یولن دارای همان تکنیکی باشد که اکثر نویسندگانی که آثار خود را به چاپ می‌رسانند، هرگز نمی‌تواند در ارکستری استخدام شود. حقیقت اینست که فقط با مطالعه

دقیق آثار ادبی بدون نقص، و توجه به اسلوب ویژه‌ای که اساتید بزرگ برای پروراندن درونمایه، ساختار، جملات، پاراگرافها و فصلهای یک کتاب انتخاب کرده‌اند است که شما می‌توانید آنچه را دربارهٔ تکنیک باید دانست، یاد بگیرید.

اما توجه کنید که آنچه تاکنون بکار گرفته شده است نمی‌تواند نوآفرینی را به شما بیاموزد، اما در عوض با درک فن آوریهای اساتید، اقبال بیشتری برای پروراندن تکنیک شخصی‌تان خواهید داشت. به گفتهٔ شطرنج بازان، شطرنج باز بزرگی تاکنون نبوده است که بازیهای قهرمانان پیش از خودش را مطالعه نکرده و از حفظ نداشته باشد.

و این اشتباه متداول را مرتکب نشوید که هر چه گیرتان آمد منبأب اطلاع بخوانید. اطلاعات وسیع به شما اجازه می‌دهد که در اجتماع بدرخشید، اما به عنوان نویسنده کوچکترین کمکی به شما می‌نمی‌کند. خواندن کتابی به منظور بحث درباره‌اش با درک واقعی کتاب متفاوت است. بمراتب مفیدتر اینست که چند رمان بزرگ را مکرر مرور کرد تا فهمید چه عواملی موجب اشتها آنها گردیده است و نویسندگان چگونه این رمانها را ساخته و پرداخته‌اند. چه بسا لازم باشد یک رمان را پنج بار بخوانید تا با ساختارش آشنا شوید، تا درک کنید قدرت دراماتیک آن در چه عاملی نهفته است، تا بدانید تحرک و پویندگی آن از کجا سرچشمه دارد. به عنوان مثال تغییر و تنوع در ضرب آهنگ رمان: نویسنده یک دقیقه را در دو صفحه شرح می‌دهد و سپس با یک جمله دو سال را پشت سر می‌گذارد. چرا؟ زمانی که دلیل این کار را فهمیدید آنگاه براستی مطلب مهمی را یاد گرفته‌اید.

هر نویسنده‌ای در میان آثاری که خوانده است می‌کوشد آنهایی را انتخاب کند که آموزنده‌تر بوده‌اند، اما من مُصرّاً به آنها توصیه می‌کنم که از خواندن رمانهای مربوط به دوران ملکهٔ ویکتوریا پرهیز کنند که آکنده از ریا و مملو از حشو و زوائد هستند. حتی البوت دربارهٔ مطالب کم‌اهمیت پرگویی زیادی کرده است.

هرگاه وسوسه شدید روده درازی کنید، داستانهای کوتاه هاینریش فن کلایست¹ را مطالعه کنید که در تاریخ ادبیات غرب به نسبت نویسندگان دیگر با کمترین واژه‌ها بیشترین حرف را می‌زند. من همواره نوشته‌های او را می‌خوانم، همراه با نوشته‌های سویفت (SWIFT) و استرن (STERNE)، شکسپیر و مارک تواین. دست کم سالی یک بار حداقل آثار پوشکین، گوگول، تولستوی، داستایوفسکی، ستاندال و بالزاک را مطالعه می‌کنم. به عقیدهٔ من کلایست و رمان نویسان بزرگ فرانسوی و روسی استادان نثر نویسی‌اند - نوابغی هستند که توان رقابت با آنان نیست و نظیرشان را فقط در موسیقی باخ تا بتهوون می‌شود یافت. من می‌کوشم هر روز چیزی از آنها بیاموزم. این «تکنیک» منست.

● ۸- از پرستش لندن و پاریس و نیویورک اجتناب کن.

اغلب به اشخاصی برمی خورم که رویای نویسنده شدن را در سر می پروراندند و ساکن شهرستان دور افتاده‌ای هستند. این افراد بر این باورند که آنهایی که در پایتخت‌های بزرگ اسکان دارند، به اطلاعات ویژه و بی‌همتای هنری دسترسی دارند که خودشان ندارند. در نتیجه نقد کتابهای روز را می خوانند، برنامه‌های هنری تلویزیون را تماشا می کنند تا در جریان امور فرهنگی قرار گیرند و بفهمند هنر راستین چیست و چه عواملی لازم است دغدغه خاطر اندیشمندان باشد. یک شهرستانی معمولاً فردی با استعداد و هوشمند است اما اغلب دنباله روی عقیده اولین روزنامه‌نگار یا یک دانشگاهی خوش بیان درباره برترین سبک ادبی می شود و بدینسان با در آوردن ادای ابلهانی که فقط بلدند تظاهر کنند مرتکب خیانت به قریحه شخصی خود می شود.

حتی اگر در آخر دنیا هم زندگی می کنید، دلیلی ندارد خود را خارج از محدوده به حساب بیاورید. اگر دارای کتابخانه‌ای از کتابهای جیبی نویسندگان بزرگ هستید و اگر این کتابها را مرتب مطالعه می کنید، دسترسی شما به رمز و رازهای ادبی بمراتب افزونتر از افراد خودنمایی است که در شهرهای بزرگ از ادب و ادبیات دم می زنند. با یک منتقد ادبی نیویورکی آشنا هستم که هرگز اثری از تولستوی را نخوانده است و از این کارش مفتخر هم هست. پس وقتتان را صرف آنچه مُد روز است، آنچه سوژه روز است، آنچه سبک روز است و آنچه ممکن است موجب شود تا جایزه‌ای نصیبتان گردد نکنید. تمام آنهایی که در ادبیات موفق شده‌اند راه و روش خاص خودشان را دارا بوده‌اند.

۵۶

● ۹- به خاطر لذت شخصی‌ات بنویس

هرگز هیچ نویسنده‌ای مورد عنایت خواندگانش قرار نگرفته مگر اینکه خواندگانش کم و بیش در سطح هوشمندی خودش باشند، برداشتی کم و بیش مشترک از زندگی و مرگ و عشق و سیاست و پول داشته باشند.

اینها را می گویم تا بدانید هیچ لزومی نیست که خودتان را مجبور کنید به چیزی دل دهید که برایتان ملال آور است. در جوانی خیلی سعی کردم در نوشته‌هایم درباره البسه یا میز و صندلی و اسباب و اثاث قلمفرسایی کنم. کوچکترین علاقه‌ای به البسه و اثاث نداشتم، اما چون بالزاک علاقه‌ای مفرط به این گونه چیزها نشان می داد و این عشق را با قدرت تمام به من انتقال می داد، می پنداشتم برای اینکه نویسنده خوبی شوم، لازم است هنر نگارش پاراگرافهای شورانگیزی درباره میز و صندلی و گنجه را فراگیرم. شکستی که در پی آمد همراه با زحمات طاقت فرسایی

که برای این کار کشیده بودم مرا کاملاً از شور و شوق این سوژه نجات داد.

حالا دیگر فقط درباره مطالبی می نویسم که برایم جالبند. دنبال مطلب نمی گردم، سوژه من همانی است که نمی توانم درباره اش فکر نکنم. ستانداً گفته است که ادبیات، هنر «کنار گذاشتن» است. من هم هر چه را که به نظرم مهم نمی آید کنار می گذارم. در شرح شخصیتها فقط اعمال، حرفها، افکار و احساساتشان برایم جالبند. هر آنچه در خودم و در دیگران برایم زنده، حیرت آور، خنده آور و تحسین برانگیز بوده اند.

بدون شک آسان نیست که فقط به آنچه برایمان جالب است اکتفا کنیم: همه دوست داریم به عنوان فردی که به همه چیز توجه دارد شناخته شویم. آیا کسی میان ما هست که شبی را در جمعی گذرانده باشد و وانمود نکرده باشد که فلان مطلب برایش بسیار جالب توجه است؟ اما وقت نوشتن شما باید در مقابل این وسوسه ایستادگی کنید، و هنگامیکه نوشتارتان را مجدداً خواندید از خود سؤال کنید: «آیا این مطلب حقیقتاً برایم جالبست؟»

اگر آنچه نوشته اید برای خودتان جالبست، برای خود حقیقی تان و نه تصویری تخیلی از روح بزرگ خودتان که تنها دغدغداش بچه های آفریقایی اند که از گرسنگی تلف می شوند - آن موقع می توانید امیدوار باشید که کتابی را که می نویسید مورد پسند میلیونها نفر قرار خواهد گرفت. چرا؟ زیرا هر که می خواهید باشید، میلیونها اشخاصی در دنیا یافت می شوند که کم و بیش مانند شما هستند. اما هیچکس تمایل به خواندن اثر رمان نویسی را نمی کند که به آنچه می نویسید حقیقتاً ایمان نداشته باشد. یک کتاب پرفروش ابلهانه با یک رمان بزرگ ارزشمند وجه مشترکی دارد: هر دو موثق اند.

● ۱۰ - به سهولت راضی نشو

اکثر کتابهای جدیدی که می خوانم در نظرم نیمه تمام می رسند. نویسنده به وضوح از ضعف اینکه چیزی نوشته که کم و بیش قابل چاپ بوده سراغ مطلب دیگری رفته است. نویسنده گی زمانی برای من شورانگیز می شود که به فصلی که یکی دو ماه پیش نوشته ام رجوع کنم. در این موقع بیشتر مانند خواننده تا نویسنده به آن می نگرم و هر چند بار هم که در ابتدا این فصل را از نو نوشته باشم، همیشه به جملاتی برمی خورم که شفاف نیستند، یا صفاتی پیدا می کنم که دقیق نیستند و یا تکراری اند. گاهی صحنه های کاملی پیدا می کنم که گرچه حقیقی و باور کردنی اند اما کمکی به فهم بیشتری از شخصیتها یا داستان نمی کنند و در نتیجه لازم است که حذف شوند. در این مقطع است که آن فصل را آنقدر نشخوار می کنم تا آن را حفظ شوم. سپس واژه به واژه برای هر گوش شنوایی از بر می خوانم - اگر نتوانستم قسمتی از فصل را به یاد آورم معمولاً متوجه می شوم که آن قسمت می لنگد. حافظه منتقد خوبی است.